

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال نوزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۲ Scopus

صص ۲۱۴ - ۱۸۷

راهبردهای سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه

دکتر محمدرضا فرجی* - استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اردکان، اردکان، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۹

DOR:20.1001.1.17354331.1402.19.71.7.2

چکیده

اصولاً، قدرت، منافع، نقش، مسئولیت و رفتار بازیگران در سیستم بین‌الملل سیستمیک می‌باشد. بنابراین نقش بازیگران متغیر و همراه با تغییرات در سیکل قدرت بازیگران منقبض و منبسط می‌شود. روسیه یکی از بازیگران مهم سیستم بین‌الملل می‌باشد که در دوران حیات خود، نقش‌های انقباضی و انبساطی را در سیاست خارجی با توجه به تحولات در محیط پیرامونی و قدرت خود تجربه کرده است. این پژوهش با مفروض انگاشتن، تحولات قدرتی و نقشی و همگامی منافع و قدرت بازیگران در سیستم بین‌الملل و متعاقب آن لزوم تناسب نقشی در سیاست خارجی با توجه به واقعیت‌های قدرتی سعی در بررسی راهبردهای سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه دارد. ماحصل پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی اشاره به این مسئله دارد که با افزایش و احیای قدرت روسیه در سیستم بین‌الملل، منافع و نقش آن نیز افزایش و نقش آفرینی در مناطق پیرامونی از جمله منطقه خاورمیانه با توجه به اهمیت و تاثیر آن در ساخت بین‌المللی قدرت در دستور کار سیاست خارجی آن قرار دارد، بر این اساس راهبرد روسیه در این منطقه با توجه به تهدیدات و منافع ملی این کشور متنوع و از چندجانبه‌گرایی محلی تا راهبردهای تنشی و ائتلافی متغیر می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: سیکل قدرت، تناسب نقشی، سیستم بین‌الملل، نقش بازیگران، راهبرد.

۱. مقدمه

اصولاً پس از جنگ سرد دو گرایش عمده پراکندگی قدرت و گذار قدرت بر سیاست بین‌الملل مسلط گردید (Kupchan, 2012). از سال ۱۹۹۱ به بعد با افزایش بازیگران صحنه بین‌المللی و نقش‌آفرینی آن‌ها در تحولات بین‌الملل، قدرت از بازیگران دولتی به غیردولتی سرایت و با برتری کشورهای بریکس (برزیل، چین، هند، روسیه و آفریقای جنوبی) در موضوعات اقتصادی، نظامی و سیاسی احتمال گذار در نظم هژمونیک بین‌المللی ایجاد گردید (Ebert and Flesmes, 2018:1). یکی از مهمترین پیامدهای این دو گرایش، منطقه‌ای شدن نظم و افزایش تعاملات منطقه‌ای در سیاست‌های جهانی می‌باشد (Karimi and et al, 2022). با منطقه‌ای شدن نظم، سیستم بین‌الملل شاهد ظهور هژمون‌های منطقه‌ای، تشدید درگیری‌های منطقه‌ای، مسابقه تسلیحاتی منطقه‌ای و رفتارهای تنش‌ی بویژه در مناطق شکننده می‌باشد. در حال حاضر می‌توان عنوان کرد دو رقابت در سیستم بین‌الملل، پیرامون نظم وجود دارد، رقابت کلان ساختاری که پیرامون نظم کلان سیستمی و بین قدرت هژمون و چالشگران بالقوه نظم در سطح بین‌المللی می‌باشد و رقابت منطقه‌ای که بین قدرت برتر منطقه‌ای و چالشگران منطقه‌ای در جریان می‌باشد. هر چند هژمون به نظم‌سازی در سیستم بین‌الملل می‌پردازد اما قدرت‌های منطقه‌ای و نوظهور نیز با پذیرش قواعد کلان نظم هژمونیک سعی در نقش‌آفرینی در مناطق پیرامونی خود دارند و در این میان و رابطه‌ها یک رقابت دیگری در می‌گیرد که برخاسته از گوهر سیستم بین‌الملل می‌باشد. در این زمان داعیه‌ی رهبری قدرت منطقه‌ای از سوی رقبای منطقه‌ای به چالش کشیده و در تقابل با ادعای رهبری قدرت منطقه‌ای مجموعه متنوعی از پاسخ‌های غیرهمکاری از سوی بازیگران منطقه به این ادعا داده می‌شود (Ebert and Flesmes, 2018:3). هژمون به دو دلیل؛ مشغولیت چالشگر به پیرامون خود و درگیر شدن در نظم هژمونیک با پذیرش اصول موجود از چنین رقابت‌ها و درگیری‌هایی تا زمانی که نظم کلان سیستمی به چالش کشیده نشود خرسند و یا با توجه به آگاهی از سیکل قدرت و احتمال از افول قدرت خود در درگیری مستقیم با چالشگر سعی در پرهیز از درگیری‌های منطقه‌ای با قدرت‌های نوظهور دارد. در اینجا سعی در بررسی راهبرد روسیه به عنوان یک قدرت نوظهور احیاء شده در منطقه خاورمیانه داریم. بنابراین سوال

اصلی پژوهش پیرامون اصول و مبانی راهبردی سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه می‌باشد؟ در پاسخ به این سوال و با توجه به اصل تبیین راهبردها بر اساس منافع در چارچوب قدرت و مفروض مشتق شدن راهبردها از ترجیحات و دستیابی به اهداف سیاست خارجی با ابزارهای خاص موجود این فرضیه مطرح می‌باشد که روسیه با توجه به تجربه تغییر و تحولات قدرتی در سیستم بین‌الملل سعی در بازیابی جایگاه خود در سیستم بین‌الملل و احیای نقش خود دارد، بر این اساس با توجه به هژمونیک بودن ساخت بین‌الملل، مداخله در مناطق همجوار و بویژه مناطق تحت سلطه شوروی سابق در سلسله مراتب اهداف تعریف و نقش آفرینی و مداخله در مناطق با توجه به منطقه‌ای شدن نظم سیستم بین‌الملل برای نقش آفرینی در صحنه بین‌الملل در اولویت سیاست خارجی آن قرار می‌گیرد و از آنجایی که خاورمیانه یکی از مناطق مهم در سیستم بین‌الملل می‌باشد که با توجه به دینامیک‌های داخلی آن بر ساخت بین‌المللی قدرت تأثیر گذار می‌باشد، تبدیل به یک منطقه مهم در سیاست خارجی روسیه می‌شود و راهبردهای روسیه در این منطقه با توجه به تحول در ماهیت مسائل، مبتنی بر شرایط و منشاء و منبع تهدید می‌باشد و شامل مجموعه‌ای از راهبردها از جمله؛ راهبردهای چندجانبه‌گرایی محلی در تقابل با بحران‌های سیستمیک منطقه‌ای، راهبردهای رقابتی در مواجهه با رقبای نوظهور در منطقه، راهبردهای تنشی و واکنشی شدید در مواجهه با تهدیدات ناشی از هژمون و متحدان آن و راهبردهای ائتلافی با بازیگران منطقه می‌باشد. به طور کلی، روسیه یک قدرت نوظهور می‌باشد که آرمان دستیابی به وضعیت قدرت بزرگ دارد. بعلاوه این کشور ذهنیت یک قدرت بزرگ و رهبر جهانی نیز دارد (Flemes, 2016: 225; Koolae and Abedi, 2018: 14). بنابراین روسیه با ذهنیت یک قدرت بزرگ سعی در ایفای نقش مسلط منطقه‌ای در مناطق پیرامونی خود دارد. اصولاً قدرت مسلط منطقه‌ای بازیگری می‌باشد که نظم را در منطقه پیرامون خود ایجاد و در صورت افول قدرت و نقش آن، منطقه با بی‌نظمی مواجه می‌شود (Chase and et al, 1999). قابل ذکر است که در حوزه سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه و از منظرهای مختلف تاریخ روابط خارجی (Vasiliev, 2018; Carter and Ehteshami, 2004; Kreutz, 2007; Rivlin, 2005; Bechev, 2018; Mojtahedzade and Rashidinejad, 2011)، روابط اقتصادی (Rivlin, 2005;)

Roshwald,2002; El) و فرهنگی (Blank and Levitzky,2015; White,2011; Azizi,2019 Ghoul,2015)، ادبیات متعددی به رشته تحریر در آمده است. اما ادبیاتی که به راهبردهای روسیه در منطقه خاورمیانه پردازد بسیار محدود می‌باشد. این پژوهش با تمرکز بر تئوری سیکل قدرت و تناسب نقشی سعی در بررسی راهبردهای روسیه در منطقه خاورمیانه به عنوان یک منطقه مهم در سیاست خارجی این کشور در وضعیت هژمونیک و پیچیده سیستم بین‌الملل دارد.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکرد رئالیستی و تمرکز بر تئوری سیکل قدرت سعی در تبیین راهبردهای سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه دارد. بر این اساس، پژوهش در ابتدا با روش قیاسی به تبیین سیکل قدرت و راهبردهای بازیگران با توجه به جایگاه آن‌ها در سیکل قدرت می‌پردازد و با یاری گرفتن از تئوری سیکل قدرت چارلز دوران، متغیر تناسب نقشی را در طراحی راهبردهای بازیگران و تغییرات راهبردی سیاست خارجی بازیگران بویژه قدرت‌های نوظهور در سیستم بین‌الملل بسیار مهم می‌داند و به منظور راهبردی بودن پژوهش با روش مطالعه موردی به تبیین سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه می‌پردازد.

۳. بنیان نظری پژوهش

۳-۱. قدرت، نقش، رضایت، تناسب نقشی و راهبردهای بازیگران

اصولاً در سیاست بین‌الملل قدرت تعیین کننده راهبردهای بازیگران در سیستم بین‌الملل می‌باشد. این اصل دربرگیرنده این مفروض می‌باشد که درجات قدرت، منافع و راهبردها و رفتارهای بازیگران را در سیستم بین‌الملل مشخص می‌کند. بنابراین وجود پیوند علی بین توزیع قدرت و ماهیت سیستم بین‌الملل (یا رژیم‌های آن) کاملاً سیستمیک می‌باشد (Newman and al,2006:121). چارلز دوران با توجه به اصل زیربنایی بودن قدرت در طراحی راهبردها و با تمرکز بر مفروض سیکلی بودن قدرت در سیاست بین‌الملل به نتیجه تفاوت در راهبردهای بازیگران در مراحل افول و ظهور قدرت در سیستم بین‌الملل دست یافت. بنابراین راهبردهای بازیگران متناسب با قدرت و جایگاه آن‌ها در سلسله مراتب قدرت در سیستم بین‌الملل تنظیم می‌شود (Doran,2000:334-335). هر چند که نقش ممکن است چیزی بیشتر از موقعیت قدرت

یا جایگاه در سیستم بین‌الملل باشد، اما مشروعیت رفتار سیاسی و مسئولیت بازیگران در سیستم بین‌المللی بستگی به تناسب نقش ایفایی بازیگر با قدرت آن دارد. با ظهور و افول بازیگران در سیستم بین‌الملل، شکاف بین نقش و قدرت به دلیل فرایند زمانی تنظیم نقش‌ها و ماموریت‌ها ظهور می‌کند، شکاف بین نقش و قدرت زمانی ایجاد می‌شود که بازیگری تصور کند، که اقدام آن متناسب با قدرت نسبی‌اش در سیستم بین‌الملل نمی‌باشد. معمولاً در زمان تغییر و تحولات قدرتی، شکاف بزرگی بین قدرت و نقش بازیگران شکل می‌گیرد. شکاف‌های نقش - قدرت بازیگران با بهره‌گیری از چهار نقش: انتسابی، اعلانی، عملیاتی و ساختاری بازیگران قابلیت تبیین دارد.

اصولاً هر نقشی در خدمت هدف مشخصی می‌باشد. نقش ساختاری، ارتباط دهنده قدرت نسبی کشورها به قدرت ملی آن‌ها می‌باشد. نقش ساختاری شامل قابلیت زیربنایی یک دولت همراه با ظرفیت و توان برای بالفعل کردن قدرت و رشد در بلندمدت می‌باشد. بنابراین نقش ساختاری لنگری برای سه نقش دیگر با فراهم کردن ابزارهایی برای انجام عملکرد آن‌ها می‌باشد. نقش عملیاتی آن چیزی می‌باشد که یک ملت در پاسخ به تهدیدات، وقایع و تعارضات بین‌المللی قادر به انجام آن می‌باشد. به عبارتی، نقش عملیاتی توانایی یک دولت در محافظت از خودش یا ملت‌های پیرامون خود می‌باشد. نقش اعلانی، نمایش قدرت بدون کاربرد زور اما با بیان می‌باشد. بیانیه‌های سیاست خارجی که توسط رهبران دولت‌ها صادر می‌شود، نقشی که دولت‌ها به دنبال ایفای آن در سیاست خارجی می‌باشند را مشخص می‌کند. این نقش دروازه بازیگران به نقش تعیین شده می‌باشد و همچنین پاسخ مستقیمی به وقایع و رویدادهای بین‌المللی مورد توجه می‌باشد (Pepe and Krolik, 2017:21). نقش انتسابی در ترسیم راهبردهای سیاست خارجی بسیار مهم می‌باشد. نقش انتسابی، چیزی می‌باشد که دولت‌های دیگر در سیستم بین‌الملل از یک کشور خاص انتظار دارند. به عبارتی نقش انتسابی درصدی از نقش کلان سیستمی می‌باشد که یک کشور خاص اجازه ایفای آن را در سیستم دارد. این نقش با ارزیابی میزان رهبری، پرستیژ بازیگر و میزان توان تعیین کنندگی آن مشخص می‌شود. بنابراین، نقش انتسابی دولت‌ها تنظیم مفاهیمی مانند رهبری می‌باشد که تا زمانی که به بازیگری منتسب نشود به دست نمی‌آید (Pepe and

Krolik, 2017:22). از این رو، نقش انتسابی مهمترین نقش بازیگران در سیستم آنارشیک بین‌الملل می‌باشد و راهبردهای سیاست خارجی بازیگران بایستی متناسب با آن تبیین و تنظیم شود. عدم تناسب در نقش‌های بازیگران در ابتدا با مقایسه نقش انتسابی و اعلانی و سپس نقش عملیاتی و ساختاری مشخص می‌شود (Pepe and Krolik, 2017:22).

بر این اساس، تعادل در سیاست خارجی زمانی وجود دارد که نقش ایفایی بازیگر متناسب با قدرت آن باشد. اگر گوهر سیاست بین‌الملل قدرت و ماهیت قدرت مفهوم نسبی آن باشد، معیارهای قدرت بایستی دربرگیرنده وضعیت نسبی بازیگر در سلسله مراتب سیستم و تغییر در این وضعیت باشد (Doran, 1991;54). بر این اساس، احتمال تغییر در سیاست خارجی در زمان تغییرات غیرمنتظره در قدرت نسبی بازیگران و به دنبال آن اجتناب ناپذیر بودن تغییر در نقش‌های ایفایی آن‌ها وجود دارد (Doran, 1991;33). با توجه به اصل تاثیر تغییرات قدرتی بر نقش‌های ایفایی، دولت‌های هژمونیک شکست خورده تاریخ، ابتدا نقش‌هایی در سیستم بین‌الملل ایفاء کرده‌اند، که بازیگران سیستم از آن‌ها انتظار داشتند. معمولاً این دولت‌ها در ابتدا روابط صلح‌آمیز و سازنده‌ای متناسب با وضعیت خود در سیستم و منطبق با قواعد سیستمی ایجاد و جایگاه خود را در سیستم بهبود می‌بخشند (Doran, 1991;32). به عبارتی، در این مرحله با توجه به افول قدرت، دولت شکست خورده به دلیل حفظ یکپارچگی درونی به نقش‌های درجه دوم در سیستم بین‌الملل رضایت و سعی در بازیابی مجدد نقش در یک فرایند زمانی دارد. بر این مبنا می‌توان این فرض نظری را بیان کرد که تمام نقش‌های ایفایی با توجه به دینامیک بودن نقش در سیستم بین‌الملل و احتمالات تحول در قدرت بازیگران در یک نقطه‌ای به پایان (Doran, 1991;32-33) و یا با نقش‌های دیگری جایگزین می‌شود.

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. تناسب نقشی و فازهای راهبردی روسیه در منطقه

اصولاً از آنجایی که در سیاست بین‌الملل، منافع در چارچوب قدرت پایه و اساس اقدام بازیگران را مشخص می‌کند (Frieden, 1999:39). دولت‌ها، گروه‌ها یا اشخاص، با تبیین سلسله مراتب اهداف در راستای دستیابی به منافع، راهبردهایی برای دستیابی به اهداف و منافع خود طرح

می‌کنند. بنابراین، راهبردها از ترجیحات مشتق و بر ابزارهای خاص (متناسب با قدرت) دستیابی به هدف دلالت دارند (Frieden, 1999:45). آن‌ها روش‌های دستیابی به اهداف در تعامل با بازیگران در یک محیط آنارشیک گونه می‌باشند. از این اصل، فرض نظری تناسب نقشی در طراحی راهبردهای بازیگران در سیستم بین‌الملل مطرح می‌گردد. بر اساس این فرض، بازیگران با توجه به تشخیص صحیح سیستم بین‌الملل و مراحل آن سیستم و جایگاه خود در سیستم به راهبردهای سیاست خارجی اقدام می‌کنند. ایفای نقش روسیه در منطقه خاورمیانه نیز با جایگاه آن در سیستم بین‌المللی در ارتباط می‌باشد. به طور کلی، راهبرد روسیه در منطقه خاورمیانه با توجه به تحولات در محیط پیرامونی و تغییر جایگاه آن در سلسله مراتب قدرت و بدنبال آن تحولات نقشی این بازیگر در سیستم بین‌الملل به چندین مرحله یا فاز می‌توان دسته‌بندی کرد: در مرحله یا فاز اول: سیستم بین‌الملل دو قطبی و شوروی به عنوان یک قطب قدرت مطرح می‌باشد در این مرحله بازدارندگی در روابط دو قطب در همه گستره گیتی حاکم است و خاورمیانه به عنوان عنصری از سیستم بین‌الملل نیز متأثر از راهبرد کلان بازدارندگی می‌باشد. بنابراین در این فاز راهبرد شوروی در منطقه مبتنی بر اصل بازدارندگی و برای رویارویی با غرب در خاورمیانه بر انتخاب طرف‌ها و کمک به متحدان خود در بسیاری از زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، از جمله مشارکت فعال در جنگ متمرکز گردید. در این دوره اتحاد جماهیر شوروی اکثر کشورهای خاورمیانه، به ویژه مصر، سوریه، یمن جنوبی، عراق، الجزایر و لیبی را تامین مالی و تجهیز می‌کرد.

مرحله یا فاز دوم؛ همراه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیدایش روسیه جدید بود. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موقعیت و نقش روسیه در منطقه خاورمیانه رو به افول نهاد. در این فاز روسیه به غرب روی آورد و به دلیل افزایش محدودیت‌های محیطی در نتیجه تحول در ساختار سیستم بین‌الملل و پیدایش سیستم تک قطبی به رهبری قطب قدرت بلوک رقیب و کاهش توان در مواجهه با تهدیدات پیرامونی، متحدان قدیمی اتحاد جماهیر شوروی را که در معرض نفوذ غرب قرار داشتند، نادیده گرفت (Magen, 2013:31). در عمل در این دوره روسیه مجبور گردید به ایفای نقش‌های درجه دوم در عرصه بین‌الملل از جمله خاورمیانه بسنده کند.

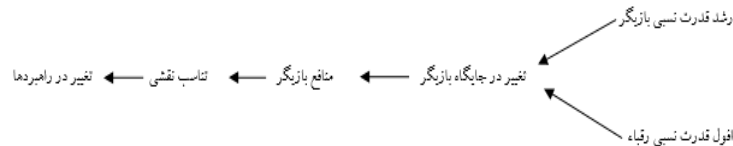
مرحله یا فاز سوم؛ از سال ۲۰۰۱ به بعد می‌باشد. در این فاز، روسیه شروع به احیای جایگاه خود در خاورمیانه کرد. دولت پوتین بعد از مسائل چچن نیاز به گسترش حوزه راهبردی خود به سمت خاورمیانه و جهان اسلام را درک کرد (Roussos, 2020: 348). در سال ۲۰۰۳ در بحبوحه جنگ آمریکا با عراق، روسیه فرصت را مغتنم و شروع به افزایش نفوذ خود در منطقه کرد. این یک راهبرد جدید برای برقراری روابط مثبت با همه بازیگران منطقه بود. در این فاز روسیه همزمان با اتخاذ سیاست همکاری با غرب، سعی در کاهش نفوذ رقباء در منطقه نیز داشت (Magen, 2013: 31) در این مسیر، پوتین قرن‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز بین اسلام و ارتدوکس را در روسیه برجسته و تصور یک کشور اوراسیایی که قادر است به ترکیب موفقیت آمیزی از ارزش‌ها و سنت‌های آسیایی و اروپایی دست یابد، ترویج کرد (Roussos, 2020: 349). رقابت بین روسیه و غرب برای نفوذ بر منطقه به این ترتیب تجدید شد (Magen, 2013: 32).

مرحله یا فاز چهارم؛ از سال ۲۰۱۱ و وقوع تحولات در کشورهای عربی می‌باشد. تحولات سال ۲۰۱۱ منجر به تشدید حضور روسیه در منطقه گردید (Zvyagelskaya, 2013: 34). در این دوره روسیه سعی در ایفای نقش فعال منطقه‌ای در تحولات خاورمیانه داشت. در این فاز، حضور دیپلماتیک و نظامی روسیه در خاورمیانه و شمال آفریقا اهمیت قابل توجهی یافت و واضحترین آن نیز مداخله در سوریه بود که منجر به حفظ بشار اسد در قدرت گردید. با موفقیت نسبی اقدامات مسکو در سوریه، روسیه در منطقه به عنوان یکی از بازیگران اصلی و جدی عرضه کننده تسلیحات گردید. از منظر دستاوردهای دیپلماتیکی نیز تبدیل به یک بازیگر مهم در میانجیگری تعارضات از لیبی تا یمن و یک قطب قدرت در سوریه شد. بعلاوه، فعالیت‌های اقتصادی و انرژی روسیه نیز در این دوره در منطقه افزایش یافت (Michnik, 2020: 21). با این وجود، حضور و اقدامات روسیه در منطقه بدون محدودیت نیست. مسکو ظاهراً طرح یا منابعی برای سلطه بر خاورمیانه در وضعیت فعلی ندارد بلکه طرح بازی استراتژیک روسیه، ایجادکننده یک نظم چندمرکزی می‌باشد که در آن نقش ایالات متحده در تحولات منطقه تعدیل و نقش بیشتری به دولت‌های غیرغربی داده می‌شود. به عبارتی دیگر، رفتار کلان روسیه در خاورمیانه

یک نوعی از نسخه مدرن دکترین پریماکوف (تلاش برای احیای قدرت روسیه) می باشد (Michnik,2020:25).

۴-۲. تناسب نقشی و منافع روسیه در خاورمیانه

اصولاً فرض تناسب نقشی در طراحی راهبردهای بازیگران در برگیرنده این مسئله می باشد که با ظهور و افول بازیگران در سیستم بین الملل منافع آنها تغییر و با تغییر در منافع و تعریف منافع جدید، نقش بازیگران نیز تغییر می کند. معمولاً جایگاه بازیگران در سیستم رقابت گونه بین الملل در نتیجه دو تحول عمده رشد نسبی قدرت بازیگر و یا کاهش قدرت رقباء در سیستم تغییر می کند. در نتیجه تغییر جایگاه قدرت بازیگر در سلسله مراتب قدرت، منافع بازیگر تغییر و نقش آن نیز با توجه به قدرت آن تغییر می کند. بنابراین، تغییرات در قدرت نسبی بازیگران منجر به تغییرات در رفتار و راهبردهای آنها در سیستم بین الملل می شود (Doran,1991;54). اما تناسب راهبردی با توجه به سیستمیک بودن نقش بازیگران، نیاز به زمان و در طی یک فرایند زمانی صورت می گیرد. شکل زیر بیانگر تغییرات در جایگاه بازیگر و تناسب راهبردی می باشد.



شکل (۱): نمودار تغییرات قدرتی و تناسب راهبردی بازیگران

معمولاً نقش و منافع همراه با هم گسترش می یابند و تا حدودی نیز بستگی به ادراک دیگر بازیگران سیستم بین الملل از قدرت بازیگر دارد. بعلاوه، افزایش نقش یک بازیگر در سیاست بین الملل منجر به مشارکت سیستمی بیشتر آن بازیگر در عرصه بین الملل می شود (Doran,1991;31). از آنجایی که افزایش نقش منجر به افزایش منافع نیز می شود، نقش بازیگر در صحنه بین المللی منعکس کننده، مجموعه ای از منافع بازیگر در عرصه بین الملل می باشد (Doran,1991;31). بر این اساس، یک دولت زمانی قادر است نقشی را در سیستم بین الملل انتخاب و منافی برای خود متصور باشد که: ۱. توانایی ایفای آن را داشته ۲. منطبق با آرمانها

و آرزوهای بازیگر باشد ۳. سایر بازیگران مخالفتی یا توان مخالفت در دستیابی بازیگر به آن منافع و ایفای نقش نداشته باشند، به عبارتی نقش بازیگر متناسب با قدرت آن باشد (Doran, 1991; 31).

با توجه به اصل تناسب نقشی در طراحی راهبردها و سیاست خارجی بازیگران در سیستم بین‌الملل، حداقل یک دهه طول کشید تا روسیه پس از فروپاشی شوروی خود را با واقعیت‌های جدید بین‌المللی منطبق، هویت خود را به عنوان یک ملت بازتعریف و تا حد امکان نقش و جایگاه خود را در جهان شکل دهد (Stepanova, 2016: 2). در این مسیر، تحولات و وقایع بین‌المللی بسیار به روسیه کمک و روسیه از فرصت‌های محیطی بهره لازم را برد. اصولاً، وقایع ۱۱ سپتامبر منجر به ایجاد یک نظام دوقطبی بر اساس گفتمان آمریکا از تروریست گردید. در این نظام ایدئولوژیکی، آمریکا و ائتلاف ضدتروریستی و روسیه در یک قطب و دولت‌های محور شرارت و سازمان‌های تروریستی متعلق به آن‌ها در قطب دیگر قرار گرفتند. در این دوره یک همکاری در روابط بین مسکو و واشنگتن ایجاد (Tatar, 2018: 15) و معاهده استارت-۳ در سال ۲۰۰۲ بین طرفین امضاء و طرفین به سمت کاهش تسلیحات گام برداشتند. روسیه در این دوره با علم بر اینکه یک قدرت منطقه‌ای با امکانات محدود می‌باشد، سعی در بازیابی جایگاه خود و دستیابی به اقتدار در روابط با همسایگان و نقش آفرینی در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی داشت (Tatar, 2018: 15). بنابراین، منافع و علایق روسیه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر تغییر اما سیاست خارجی روسیه به دلیل علم و آگاهی از فقدان قدرت کافی برای مواجه شدن با تهدیدات و خطرات نوین، منطبق با نظم کلان بین‌الملل طراحی گردید. به عبارتی شکاف بزرگ قدرتی بین روسیه با آمریکا و اتحادیه اروپا مانع از اقدامات مخاطره آمیز و ریسکی روسیه در ابتدا پس از فروپاشی شوروی گردید. با توجه به این شرایط و مباحث، سیاست خارجی روسیه در این برهه زمانی در عین رقابت با غرب روابط نزدیک و فعالی با آن نیز برقرار کرد. در ادامه نقش، جایگاه و راهبرد روسیه با توجه به احیای قدرت و افزایش قدرت در سلسله مراتب سیستم بین‌الملل تغییر ولی با توجه به ساخت هژمونیک سیستم بین‌الملل، منطقه‌گرایی به یک اصل مهم در سیاست خارجی روسیه برای ایفای نقشی متناسب با قدرت

خود تبدیل گردید. بنابراین روسیه با توجه به افزایش نقش مناطق در سیستم بین‌الملل که در نتیجه ظهور و پیدایش قدرت‌های منطقه‌ای و رشد نهادها از جمله اتحادهای امنیتی می‌باشد به سمت ایفای نقش هژمونی منطقه‌ای متمایل و انتظار داشت منافع و نفوذش به عنوان یک رهبر در مناطق پیرامون خود توسط بازیگران کلیدی داخلی و خارجی منطقه از جمله آمریکا و اتحادیه اروپا به رسمیت شناخته شود (Stepanova, 2016:2). بنابراین، روسیه یک استراتژی کلان در امور جهانی دارد، که در آن استراتژی منطقه خاورمیانه یک (نه لزوماً مهمترین) عنصر می‌باشد (Michnik, 2020:22). بر این اساس، دستیابی به موقعیت و جایگاه هژمونی در منطقه آسیای مرکزی و تسلط بر خاورمیانه در دستور کار راهبردی روسیه می‌باشد (Cutler, 2004). به عبارتی روسیه خواهان کنترل و تنظیم ابزارهای نظامی و اقتصادی در منطقه می‌باشد. نفوذ روسیه بر کمپانی‌های نفت و گاز و حضور نظامی آن در منطقه پس از وقایع ۱۱ سپتامبر در این بستر قابلیت تبیین دارد (Wallender, 2002). بعلاوه، ساختارهای امنیتی و خارجی روسیه از دیرباز نگران حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه به دلیل وجود منابع انرژی می‌باشد، به گونه‌ای که روسیه درصدد متوقف کردن حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی آمریکا در منطقه می‌باشد. پس می‌توان عنوان کرد که روسیه دارای منافع امنیتی و اقتصادی در این منطقه خاص می‌باشد و سعی در بهبود منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی خود در منطقه در عین حال کاهش مزایا و برتری راهبردی رقبای احتمالی خود دارد.

به طور کلی، منافع روسیه به عنوان یک قدرت نوظهور در نظم هژمونیک سیستم بین‌الملل در خاورمیانه را می‌توان، ممانعت از بی‌ثباتی در منطقه و یا نزدیک به مرزهای آن، حفاظت از منافع تجاری و اقتصادی روسیه و عرضه تسلیحات به کشورهای منطقه دانست. روسیه، همچنین سیاست خاورمیانه‌ای خود را ابزاری برای تقویت و گسترش قدرت و نفوذ خود در سلسله مراتب قدرت جهانی می‌داند (Zvyagelskaya, 2013:34).

۳-۴ احیای قدرت و تهدیدات روسیه در خاورمیانه

اصولاً، ثبات سیستم بین‌الملل به معنای بدون تغییر بودن اجزای داخلی آن نمی‌باشد. سیستم دائماً تغییر و دگرگونی نه به عنوان ناپیوستگی یا انحراف بلکه به عنوان تکامل نوینی از تغییرات

مداوم در ساختار سیستمیک ظاهر می‌شود، تغییرات سیستمیک منعکس‌کننده دینامیک‌های گوناگون سیکل‌های قدرت بازیگران درون سیستم بین‌الملل می‌باشد (Doran, 1991; 1). هنگامی که نقش یک دولت به طور ناگهانی و چشمگیر تغییر می‌کند، لنگرهای ساختاری برای تصمیم‌گیری از بین می‌روند و عدم قطعیت در تصمیم‌گیری‌ها در مورد نقشی که دولت آرزوی ایفای آن دارد ایجاد می‌گردد (Doran, 1991; 32). به عبارتی، از آنجایی که تغییر و تحولات قدرتی منجر به تغییر و تحولات نقشی می‌شود بازیگر با جهان بینی جدید و سیاست خارجی کاملاً جدیدی مواجه می‌شود. در این مرحله به احتمال بسیار بازیگر در سیاست خارجی به گونه‌ای اقدام می‌کند که دیگران آن را تهدیدآمیز تلقی می‌کنند. بنابراین تهدید متغیر میانی بین تغییرات قدرتی و رفتار تعارض گونه می‌باشد (Doran, 1991; 33). تهدیدات روسیه در منطقه خاورمیانه نیز با رویکرد آن نسبت به سیستم بین‌المللی در ارتباط می‌باشد. نگرانی روسیه در مورد گسترش ناتو ناشی از درک روسها از رقابتی بودن سیستم و فهم آن‌ها از ایالات متحده و متحدان غربی آن‌ها می‌باشد (Ebert and Flesmes, 2018: 280). در حال حاضر، تهدیدات پیرامون سیاست خارجی روسیه جدا از جابجایی‌های نقشی، به دلیل تحول در ماهیت و غیرخطی شدن مسائل بین‌الملل نیز چندوجهی و از خصلت پیچیدگی برخوردار می‌باشد. بر این اساس، روسیه در خاورمیانه به لحاظ موضوعی و بازیگری با تنوعی از تهدیدات مواجه می‌باشد، به لحاظ موضوعی روسیه در خاورمیانه با تهدیدات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در شکل کلان و خرد سیستمی مواجه و به لحاظ کارگزاران تهدید نیز هژمون، قدرت‌های فرامنطقه‌ای، بازیگران داخلی و بازیگران غیردولتی از کارگزاران تهدید می‌باشند. بنابراین روسیه در منطقه خاورمیانه با تنوعی از تهدیدات مواجه می‌باشد.

به طور کلی، روسیه در خاورمیانه با سه دسته از تهدیدات مواجه می‌باشد:

۱. تهدیدات کلان: این تهدیدات ناشی از اصل رقابت در روابط روسیه به عنوان قدرت نوظهور و بازیگر مخالف نظم موجود و آمریکا به عنوان بازیگر حافظ وضع موجود می‌باشد. این تهدیدات در ابعاد مختلف قدرت (نظامی، اقتصادی و فرهنگی) وجود دارد. ریشه تهدیدات کلان نظامی در این باور نهفته است که روسیه یک قدرت بزرگ است و بایستی در عرصه‌های

بین‌المللی نقش و جایگاه آن از ناحیه هژمون پذیرفته شود. بعد فرهنگی، باور به وجود تمدن ارتدوکسی روسی که با تمدن غرب متفاوت می‌باشد (Zevelev, 2016: 17). در بعد اقتصادی نیز وجود رویکردهای اقتصادی متفاوت دو کشور می‌باشد. کارگزاران تهدیدات کلان، هژمون و متحدان آن و در شکل گسترش نفوذ رژیم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای مثل ناتو در منطقه و تحمیل قواعد آن بر روسیه می‌باشد. مخالفت با گسترش ناتو به سمت شرق و برقراری روابط نظامی مستقیم بین دولت‌های غربی و همسایگان روسیه اصل اساسی در سیاست منطقه‌ای روسیه از اواسط دهه ۱۹۹۰ بود (Ebert and Flemes, 2018: 280). این مسئله آزادی انتخاب ترتیبات امنیتی را برای همسایگان روسیه به چالش می‌کشد. این به ادعای روسیه برای حوزه نفوذ در همسایگان مربوط می‌شود. ادعای حوزه نفوذ شامل ادعای حقوق، مسئولیت و منافع خاص در مناطق خارج از قلمرو حاکمیتی قدرت‌های مسلط منطقه‌ای می‌باشد (Ebert and Flemes, 2018: 281). ادعای روسیه حداقل شامل دو مفهوم می‌باشد: بازیگران منطقه‌ای بایستی تبعیت از قدرت مسلط را بپذیرند. بازیگران خارج از منطقه بایستی حوضه نفوذ روسیه را محترم و مداخله‌ای در آن نداشته باشند. نخبگان روسیه معتقدند که برتری روسیه در منطقه خود یک واقعیت می‌باشد. حقوق و وظایف مشروع روسیه اجازه مداخله در مناطق پیرامونی خود را می‌دهد (Ebert and Flemes, 2018: 281).

۲. تهدیدات بازیگری: این تهدیدات شامل دو دسته تهدیدات قدرت‌های بزرگ مداخله‌گر در منطقه و تهدیدات بازیگران درونی منطقه که در ائتلاف با قدرت‌های بیرونی و هژمون می‌باشند، می‌شوند. بخشی از این تهدیدات به کشورهای مسلمانی که از جنبش‌های درونی اقمار شوروی مثل مسئله چچن حمایت می‌کنند مربوط می‌باشد.

۳. تهدیدات غیردولتی: این تهدیدات ناشی از جنبش‌های تروریستی در منطقه می‌باشد. روسیه یکی از اصلی‌ترین مخالفان گروه‌های جهادی در منطقه می‌باشد. یکی از انگیزه‌های اصلی مداخله نظامی روسیه در سوریه ترس از نفوذ گروه‌های تروریستی مسلح در سوریه و عراق بر جمهوری‌های مسلمان روسیه، و تاثیر بی‌ثبات کننده‌ای که عناصر جهادی قادر به ایجاد آن در روسیه می‌باشند (Al Makahleh, 2018: 79-80).

۴-۴. اهداف روسیه در خاورمیانه

سیاست خارجی روسیه دو هدف اصلی را در خاورمیانه دنبال می‌کند. هدف اول؛ حراست و حفاظت از حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی در منطقه به عنوان یک قدرت جهانی (Ersen, 2014). اصولاً بعد از فروپاشی شوروی فقط روسیه رقیب آمریکا در منطقه نیست. بلکه حضور اتحادیه اروپا، چین و ژاپن در منطقه رقابت را شدیدتر و نفوذ روسیه را در منطقه به چالش می‌کشد. در ضمن کشورهای عربی دارای ذخایر نفت، خواهان برقراری روابط با کشورهای در حال توسعه و گسترش روابط با آمریکا و اروپا می‌باشند. بعلاوه موضوع رژیم صهیونیستی یا حتی اسلام رادیکال در منطقه، توجه سیاست خارجی روسیه را به خود جذب می‌کند (Tatar, 2018: 16). هدف دوم؛ افزایش قدرت جهانی خود با بهره‌گیری از بحران‌های منطقه‌ای می‌باشد. روسیه که ابتکار عمل زیادی در سرنگونی دولت قذافی در لیبی نداشت، در بحران سوریه نقش فعالی ایفاء کرد (Ersen, 2014: 80-81). بعلاوه، روسیه در این دوره همکاری خود را با کشورهای منطقه افزایش و همچنین ارتباط مستقیمی با ترکیه به عنوان عضو ناتو برقرار کرد (Ersen, 2014: 80-81).

به طور کلی هدف کلان روسیه در خاورمیانه، ایجاد و تثبیت وضعیت و نقش این کشور به عنوان یک قدرت بزرگ خارجی در یکی از مهمترین مناطق حیاتی جهان می‌باشد. اهداف کلیدی دیگر عبارتند از:

- مهار و کاهش افراط‌گرایان اسلامی و رادیکال که ممکن است به درون روسیه یا همسایگان نزدیک آن سرایت کنند؛

- حمایت از رژیم‌ها و نیروهای دوست در منطقه، و ایجاد اتحادهای پایدار ژئوپلیتیکی با آنها؛
- سازماندهی حضور نظامی در اطراف منطقه؛

- گسترش حضور روسیه در بازار تسلیحاتی، انرژی، غذا، و سایر بازارهای منطقه؛

- جذب سرمایه‌گذاری درون روسیه، بویژه از کشورهای ثروتمند حوضه خلیج فارس؛

- حمایت از قیمت انرژی با هماهنگی سیاست‌ها با تولیدکنندگان نفت و گاز در منطقه خلیج فارس؛ (Trenin, 2016: 1).

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

۵-۱. راهبردهای روسیه در خاورمیانه

اصولاً، راهبردهای سیاست خارجی شامل انتخاب عقلانی اهداف و منافع و انتخاب استراتژیک ابزارهای دستیابی به آن‌ها می‌باشد. بنابراین راهبردها علم انتخاب منطقی در زمان و مکان مناسب می‌باشد و اهداف سیاست خارجی را به ابزارهای در دسترس مرتبط می‌کند. بر اساس مفروض قدرت و تناسب نقشی، راهبردهای سیاست خارجی روسیه را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، می‌توان به دوره‌های مجزا دسته‌بندی کرد. این دوره‌ها از منظر اولویت مناطق جغرافیایی، اهداف و انتخاب تاکتیک‌ها، گستره منابع در دسترس و میزان توانایی در دستیابی به ثبات داخلی متمایز می‌باشد (Flemes, 2016: 226). با احیاء قدرت در سیستم بین‌الملل و در اختیار داشتن منابع کافی، تمایلات نئوامپریالیستی افزایش و روسیه سعی در طراحی راهبردهای نوینی منطبق با قدرت و نقش خود در سیستم بین‌الملل دارد (Stepanova, 2016: 8). به طور کلی، راهبردهای روسیه در منطقه خاورمیانه از اصول سیاست خارجی آن ناشی و با توجه به منافع ملی، تهدیدات پیرامونی آن و شرایط محیطی طراحی و از چندجانبه‌گرایی محلی در قبال بحران‌های سیستمیک تا راهبردهای رقابتی و تنش‌ی با رقباء و هژمون متغیر می‌باشد. به عبارتی روسیه در منطقه خاورمیانه با توجه به منافع و تهدیدات پیرامونی خود از تنوع راهبردی بهره می‌برد.

۵-۱-۱. راهبرد چندجانبه‌گرایی محلی روسیه در قبال بحران‌های سیستمیک و جنبش‌های ضدسیستمی منطقه خاورمیانه به عنوان یک منطقه آشوب در بستر کلان سیستم بین‌الملل، کانون درگیری‌ها و بحران‌های سیستمی در نظم هژمونیک و ساخت تک قطبی قدرت می‌باشد. بحران‌های سیستمی به دلیل درگیری قدرت‌های بزرگ سیستم در منطقه و سعی در نشان دادن برتری خود بر رقباء برای قدرت‌های بزرگ سیستم بین‌الملل بسیار مهم می‌باشد. نمونه‌ای از وقایعی که از زمان پیدایش نظم هژمونیک در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه ایجاد و مداخله قدرت‌های بزرگ را به دنبال داشته و نهایتاً منجر به بحران‌های سیستمی گردیده عبارتند از: حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، مسئله رژیم صهیونیستی و فلسطین، درگیری‌های بین رژیم صهیونیستی و لبنان در سال ۲۰۰۶، اما نمونه‌های اخیر بحران‌های سیستمی در منطقه خاورمیانه را بایستی در تحولات

سال ۲۰۱۱ و وقایع بعد از آن جستجو کرد. خاورمیانه از سال ۲۰۱۰ وارد یک بحران شد که می‌توان آن را یک بحران سیستمی تمام عیار در سرتاسر منطقه نامید.^۱ مظاهر آن عبارتند از:

- تحولات عمده اجتماعی که در مجموع به انقلابات عربی معروف می‌باشند؛
- بحران اساسی در بسیاری از کشورهای منطقه؛
- تشدید فراملی شدن بیشتر فرایندهای اجتماعی، از جمله اعتراض اجتماعی، خشونت سیاسی / مذهبی و افراط‌گرایی؛
- تنش‌های فزاینده و رقابت فزاینده برای نفوذ بین قدرت‌های کلیدی منطقه و تسریع فرسایش و تغییر توازن قدرت منطقه‌ای؛
- ظهور بی‌سابقه بازیگران غیردولتی خشونت‌ی و غیرخشونت‌ی، از جمله جنبش‌های فرامرزی و فراملی (Stepanova, 2016:5).

این بحران‌ها، با توجه به تحول در منطق پدیده‌ها و غیرخطی شدن مسائل در روابط بین‌الملل، منجر به تحول درگیری‌ها از درگیری‌های داخلی به جنگ‌های نیابتی جهانی و منطقه‌ای گردید و به دنبال آن روسیه نیز نقش متعادل کننده در درگیری‌ها و خصومت‌های متعدد در منطقه به دست آورد (Roussos, 2020:353). روسیه با مداخله در تحولات خاورمیانه به دنبال چندین هدف می‌باشد که از مهم‌ترین آن‌ها: شکستن انزوای بین‌المللی و تبدیل شدن به یک بازیگر کلیدی ضروری در منطقه و وادار کردن آمریکا به پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ و شریک مشروع در حل موضوعات منطقه‌ای می‌باشد (Kofman and Rojansky, 2018:9). در تقابل با این بحران‌ها روسیه به سمت راهبرد چندجانبه‌گرایی با پذیرش قدرت‌های منطقه‌ای روی آورد. نمونه بارز آن هم در سوریه رقم خورد جایی که مسکو از درس‌های افغانستان، چین و کریمه بهره برد (Kofman and Rojansky, 2018:9). کریمه به روسیه آموخت که یک نیروی کوچک انعطاف‌پذیر، زمانی که با عوامل محلی هوشمندانه ترکیب شود نتایج قابل توجهی در زمین ایجاد می‌کند (Roussos, 2020:353). وجود نیروهای محلی وفادار به رژیم اسد و توانایی آن‌ها در حفظ

۱. به بحران‌هایی که هم دولت‌ها و هم جوامع را تحت تاثیر قرار می‌دهد و بر همه جنبه‌های زندگی اجتماعی تاثیر می‌گذارد، بحران‌های سیستمی می‌گویند.

سرزمین‌هایی که توسط شورشیان رها شده بود، شاید مهمترین عنصر موفقیت تشکیلات روسیه در سوریه بود (Roussos, 2020: 353-354). مورد سوریه بسیار پیچیده‌تر از کریمه و قفقاز بود که در آن تعدادی از بازیگران منطقه‌ای با منافع متضاد با روسیه در آن درگیر بودند. در سوریه، روسیه دیپلماسی شبکه‌ای را اتخاذ کرد، سیاستی که بر مشارکت‌های موقت با بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی متمرکز می‌باشد، بدون اینکه ایدئولوژی، جهان‌بینی یا سیاست‌های این بازیگران را زیر سوال ببرد یا از منافع روسیه تجاوز کند (Blank, 2018: 4). با توجه به این راهبرد مذاکره‌ای بین مسکو و آنکارا ایجاد گردید. این نزدیکی منجر به فهم متقابل دو طرف از منافع حیاتی یکدیگر گردید. روسیه نگرانی‌های امنیتی آنکارا را در شمال و شمال شرق سوریه - حضور کردها در آنجا را تصدیق کرد. از سوی دیگر آنکارا، با حمایت از تمامیت ارضی سوریه به ائتلاف روسیه - ایران در سوریه نزدیک شد (Ersen, 2017: 7). مثلث روسیه - ترکیه - ایران، بیانگر نوع جدیدی از مشارکت می‌باشد. مشارکت‌کنندگان نه با اشتیاق دستیابی به یک هدف مشترک بلکه هر یک برای دستیابی به اهداف خود با یکدیگر متحد شدند. بعلاوه، هر یک از طرفین به این باور رسیدند که دو طرف دیگر قادرند همه چیز را ممکن و معادلات را تغییر دهند (Roussos, 2020: 355). این نوع جدید از چندجانبه‌گرایی، روسیه را قادر ساخت که در خاک سوریه موفق و روابط نزدیکی با رژیم سوسی در مصر برقرار کند (Roussos, 2020: 356). راهبرد چندجانبه‌گرایی محلی در بحران‌های سیستمیک منجر به این گردید که روسیه نقش میانجی در یمن (Ramani, 2018) و لیبی (Salacanian, 2019) نیز ایفاء کند. چندجانبه‌گرایی منجر به نزدیکی روسیه و چین در خاورمیانه نیز شده است. چین بزرگترین سرمایه‌گذار در منطقه می‌باشد. حضور مسلمانان سنی اویغور در ادلب، در کنار یک سازمان جهادی، یک نگرانی امنیتی بزرگ برای پکن بوده است و روابط متلاطم با واشنگتن منجر به همکاری نزدیکتر با مسکو در منطقه گردیده است (Suchkov, 2018).

۵-۱-۲. راهبرد تنش و تقابلی روسیه با هژمون و متحدان غربی آن در منطقه خاورمیانه

در طول جنگ سرد که سیستم بین‌الملل دو قطبی بود، اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قطب قدرت در رقابت دائمی - نظامی، تکنولوژیکی، اقتصادی و ایدئولوژیکی - با غرب، یعنی آمریکا

و متحدانش و تا حدودی چین بود. در نهایت رقابت که منابع بسیاری طلب می‌کرد ضربه خود را به اتحاد جماهیر شوروی وارد و نهایتاً منجر به فروپاشی آن گردید و خلاء قدرتی که روسیه قادر به نگهداری آن نبود ایجاد گردید. در دهه اول پس از فروپاشی شوروی، سیاست خارجی روسیه در تقابل با اتحاد شوروی سابق و مبتنی بر یک مدل غربی و دموکراتیک شکل یافت (Magen, 2013:13). در عمل در این دوره روسیه به ایفای نقش‌های درجه دوم در عرصه بین‌الملل از جمله خاورمیانه بسنده کرد. در مقابل، ایالات متحده، تاثیر بسیاری بر فرایندهای اصلی پدیده‌های بین‌المللی در سرتاسر جهان داشته و منجر به کاهش نقش دیگر بازیگران از جمله روسیه گردید. روسیه بر این باور بود که پیوستن کشورهای اقمار شوروی به اتحادیه اروپا و ناتو، بعلاوه فشار بر روسیه در مورد مسائل دموکراسی، حقوق بشر و رفتار سیاسی آن منجر به تضعیف آن در سلسله مراتب قدرت در سیستم بین‌الملل می‌شود (Magen, 2013:14). رهبری روسیه منفعل باقی نماند. با ریاست جمهوری پوتین، اشتیاق به احیای شکوه گذشته و دستیابی به موقعیت جهانی در دستور کار سیاست خارجی روسیه قرار گرفت. این سیاست که زیر لوای سیستم بین‌المللی چند قطبی تعریف می‌گردید، سعی در ترکیب سنت امپریالیستی روسیه و دیدگاه ژئوپلیتیکی شوروی با یکدیگر داشت (Magen, 2013:14). در این دوره دستور اصلی در سیاست خارجی روسیه متمرکز بر احیای جایگاه خود به عنوان یک قدرت بزرگ بر اساس دکترین پریماکوف می‌باشد. دکترین پریماکوف عنوان می‌کرد: سیاست خارجی روسیه نمی‌تواند، سیاست خارجی یک کشور درجه دوم باشد و پیکربندی سیستم بین‌الملل مبتنی بر ساخت هژمونی را نمی‌پذیرفت (Blank, 2018:30). در نتیجه، یکی از محرکهای پایدار سیاست خارجی روسیه در این دوره، تلاش دائمی برای یادآوری به همه می‌باشد که روسیه یک قدرت بزرگ جهانی می‌باشد و دارای سهم و نقش مهمی در خاورمیانه می‌باشد (Magen, 2013:14) و این مسئله قبل از هر چیزی روسیه را در تنش با آمریکا و غرب قرار می‌دهد.

اصولاً، هسته اصلی سیاست خارجی روسیه از سال ۲۰۰۱ به بعد با آمریکا رقابت از نوع منفی می‌باشد. روسیه خود را درگیر در یک جنگ پنهان و چالشگر آمریکا و غرب می‌داند و ناکامی روسیه در دستیابی به وضعیت یک قدرت بزرگ و عدم پذیرش و اذعان دیگر بازیگران به این

وضعیت را به معنای شکست در این جنگ تلقی می‌کند (Blank, 2018:30). بنابراین، راهبرد خاورمیانه‌ای روسیه، یک مولفه حیاتی استراتژی کلان روسیه برای تأکید دوباره بر برابری در سطح جهانی و منطقه‌ای با ایالات متحده آمریکا می‌باشد. مداخله نظامی در سوریه همراه با این راهبرد ژئوپلیتیکی بود (Service, 2020). از آنجایی که قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک در ابتدا سعی در دستیابی به توان در مناطق پیرامونی خود و سپس به چالش کشیدن هژمون در موضوعات و مناطق مختلف دارند. رهبران روسیه نیز بر این باورند که در وضعیت هژمونیک سیستم بین‌الملل، دو قطبی منطقه‌ای، تسهیل کننده به رسمیت شناختن چندقطبی از ناحیه آمریکا می‌باشد، و روسیه در جایگاه برابر با آمریکا قرار خواهد گرفت (Blank, 2018:31). وقایع عراق، افغانستان، لیبی و سوریه، مسکو را متقاعد کرد که آمریکا یک فیل سرکش می‌باشد که به صورت یکجانبه عمل و بیش از حد مستعد خشونت می‌باشد. بنابراین به منظور دستیابی به عظمت گذشته، پریماکوف و پوتین، انکار استراتژیک را هدف قرار دادند (Blank, 2018:30) و غرب را متهم به ایجاد آشفتگی در خاورمیانه با مداخله نظامی کردند (Service, 2020). پوتین بارها عنوان کرد که صادرات ارزش‌های لیبرال در منطقه منجر به درهم شکسته شدن سنت‌های داخلی و بی‌ثباتی کل جوامع گردیده است و این مسئله به نوبه خود منجر به ظهور جنبش‌های رادیکال و به چالش کشیده شدن ساختارهای قدرت ملی شده است (Service, 2020). در تقابل با این راهبرد آمریکا، روسیه به حمایت از دولت‌های موجود پرداخته است. بنابراین روسیه با انکار نقش مسلط آمریکا در خاورمیانه، سعی در ممانعت از نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه دارد. در واقع پریماکوف و پوتین، استدلال می‌کنند که علی‌رغم پیروزی آمریکا در جنگ سرد و دستیابی به هژمونی، فرصتی برای روسیه در تعدیل آمریکا در خاورمیانه ایجاد شده است (Blank, 2018:31). بعلاوه، ارتباط آشکاری بین سیاست روسیه در منطقه خاورمیانه و امنیت ناتو در شاخه جنوبی وجود دارد (Michnik, 2020:25). با توجه به این واقعیت که بعضی کشورهای محلی (مانند؛ عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اردن) بر تضمینات امنیتی بعضی از دولت‌های عضو (اساساً آمریکا، انگلیس و فرانسه) تکیه می‌کنند، هر گونه تغییر احتمالی در وضع موجود، امنیت منطقه را تحت تاثیر و پروژه ثبات‌سازی ناتو را تضعیف می‌کند (Michnik, 2020:26). به طور

کلی روسیه، در سوریه، لیبی، مصر و تا حدودی در کشورهای حوضه خلیج فارس، جای خود را باز کرده است. برای اعضای اروپایی ناتو این به معنای وجود یک عامل تهدیدکننده در منطقه می‌باشد (Michnik, 2020:26). رفتار کلان روسیه در منطقه به طور بالقوه ایجادگر چالشی برای انسجام و اتحاد ناتو می‌باشد (Michnik, 2020:26). و منجر به تشدید رقابت با غرب و آمریکا می‌شود.

۱-۳. راهبرد رقابتی با قدرت‌های نوظهور در منطقه

با توجه به تغییر سریع نظم اقتصادی و ژئوپلیتیکی جهان، بعلاوه افول نقش غرب، بویژه ایالات متحده در خاورمیانه و آسیا، روسیه سعی در تبدیل شدن به یک قدرت جهانی دارد. در واقع، روسیه سعی به افزایش جایگاه خود در فضای آسیای مرکزی و خاورمیانه دارد. تمرکز روسیه در دهه‌های آینده بر احیاء و تقویت همکاری با شرکای استراتژیک سنتی خاورمیانه مانند؛ الجزایر، لیبی، مصر، سوریه، عراق و یمن، بعلاوه با کشورهای جدید، از جمله، اردن، امارات متحده عربی، عمان و قطر می‌باشد. بعلاوه همکاری روسیه با دو کشور غیرعربی منطقه، ایران و ترکیه، رو به تقویت می‌باشد. روسیه به عنوان یک کشور عضو بریکس در گسترش نفوذ خود در منطقه تنها نمی‌باشد. چین اکثر اقدامات روسیه در منطقه را پیگیری می‌کند. در مورد تنش چین و روسیه در این منطقه و یا جاهای دیگر زیاد نمی‌توان با قاطعیت صحبت کرد. این دو کشور تکمیل‌کننده یکدیگر می‌باشند (Al Makahleh, 2018:71). در حالی که روسیه از نظر سیاسی - نظامی ظهور کرده است، چین به لحاظ اقتصادی رشد کرده است (Al Makahleh, 2018:72; Fathi and et al, 2022:192). هر دو کشور به دنبال همکاری استراتژیک در مناطق حساس و بازارهای در حال توسعه می‌باشند (Al Makahleh, 2018:73). روابط چین و روسیه بر روی موضوعات بسیار کاربردی بنا شده است. هر دو کشور بر توسعه داخلی اولویت قائل می‌باشند. روسیه دارای نفت و سایر منابع طبیعی می‌باشد در حالی که چین واردکننده این محصولات می‌باشد (Bolt, 2014:50). قدرت مالی و اقتصادی چین، بعلاوه وابستگی آن به انرژی ایران و روسیه، این دو را به شرکای عالی برای ایجاد نظم نوینی در این منطقه حساس تبدیل کرده است. چین، تحت تحریم های غرب قرار دارد که مانع فروش تسلیحات آمریکایی و غربی به چین می‌شود. روسیه

تنها قدرت نظامی بسیار پیشرفته می‌باشد که تمایل به فروش مقدار زیادی از تجهیزات نظامی - دفاعی به چین دارد. دانش و فن‌آوری نظامی روسیه در بسیاری از زمینه‌های فنی برای چین می‌تواند مفید باشد (Oliker and et al, 2009:79). اصولاً رویکرد منطقه‌ای روسیه و چین، عمل‌گرایانه و متمرکز بر چهار رکن اصلی همکاری؛ نظامی؛ اقتصادی؛ امنیتی و همکاری سیاسی / دیپلماتیکی در موضوعات منطقه‌ای و جهانی می‌باشد (Al Makahleh, 2018:72).

روابط بین چین و روسیه از دو عامل گسترده ناشی می‌شود: نگاه مشترک آن‌ها به نظم جهانی معاصر و نگرانی عملی آن‌ها نسبت به آن. با توجه به نظم جهانی هر دو کشور امیدوار به خاتمه هژمونی آمریکا و ایجاد سیستم چندقطبی می‌باشند. با این وجود دیدگاه‌های چین و روسیه در مورد نظم جهانی از جنبه‌های مهمی نیز متفاوت می‌باشد (Bolt, 2014:50). هر دو کشور چالشگر بالقوه نظم هژمونیک می‌باشند اما با توجه به آنارشیک بودن سیستم بین‌الملل و وجود عنصر رقابت در روابط بازیگران و این که در سیکل قدرت به سختی چالشگر به هژمون بعدی تبدیل می‌شود هر دو در روابط با هژمون محتاطانه اقدام و هیچ کدام حاضر در به چالش کشیدن مستقیم نظم هژمونیک نمی‌باشند. بر این اساس است که هر دو بازیگر قواعد لیبرالی را پذیرفته و در چارچوب آن اقدام می‌کنند. بنابراین، یک نظم چندقطبی جایگاه و نقش روسیه و چین را ارتقاء می‌بخشد. عنصر دیگر نظم جهانی که چین و روسیه سعی در تضعیف آن دارند، تأکید نظم لیبرال بر حقوق بشر جهانی و حق اقلیت‌ها در تعیین سرنوشت خود و فرسایش حاکمیت ملی می‌باشد. روسیه خواهان آزادی عمل در تحولات اوکراین، چین و قفقاز می‌باشد. چین هم به دنبال سرکوب مخالفان در تبت، سین کیانگ و سایر مناطق ناآرام و همچنین دستیابی مجدد به تایوان می‌باشد. بعلاوه هم چین و هم روسیه معتقد به حفظ حوزه‌های جغرافیایی نفوذ می‌باشند. هر دو کشور سعی در ایجاد نفوذ در مناطق پیرامونی خود دارند. برای هر دو کشور ممانعت از وقوع انقلاب‌هایی در آسیای مرکزی یا دیگر جمهوری‌های شوروی سابق که سبب به قدرت رسیدن دولت‌های دموکراتیک و طرفدار غرب می‌شود در اولویت می‌باشد (Bolt, 2014:49).

اصولاً، در سیاست، اقتصاد و امنیت راهبرد جامع و همکاری مشارکتی چین و روسیه مبتنی بر منافع متقابل می‌باشد. بنابراین روابط بین دو کشور مبتنی بر رقابت نه رفاقت می‌باشد. الحاق

کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴ تنش بین جهان‌بینی چین و روسیه را به تصویر کشید. اقدام روسیه، چین را در وضعیت نامساعدی قرار داد (Jacobs, 2014). چین در اوکراین منافع مهمی دارد، این کشور محور اصلی برنامه‌های سرمایه‌گذاری چین در اروپای شرقی می‌باشد (Bolt, 2014: 51). چنین ارتباط اقتصادی منجر به گسترش نفوذ چین در رده کشورهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سابق می‌شود. روسیه، از دیر باز آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را در محدوده انحصاری نفوذ خود می‌داند و سعی در ممانعت از نفوذ دیگر بازیگران در این گستره دارد. هر چند روسیه، با بدبینی به اتحاد چین نمی‌نگرد اما نگرانی‌های عمیقی درباره اهداف چین به عنوان یک قدرت نوظهور اقتصادی که قادر به محدود کردن نفوذ روسیه در منطقه می‌باشد، دارد (Service, 2020). به طور کلی، نظم جهانی مبتنی بر ارزش‌ها و قدرت می‌باشد و افزایش قدرت چین نسبت به روسیه منجر به تعارض و وقوع اختلاف نظر نسبت به نظم جهانی می‌شود (Bolt, 2014: 51).

۴-۱-۵. راهبردهای ائتلافی با بازیگران منطقه

شکاف بین آرمان‌ها و اهداف اعلام شده از یک سو و ابزارهای دستیابی به این اهداف از سوی دیگر فضا را برای قدرت‌های نوظهور در مناطق باز می‌کند (Hurrell and et al, 2000: 7). معمولاً شکاف اهداف و ابزارها، قدرت‌های نوظهور را به سمت ائتلاف با بازیگران منطقه‌ای سوق می‌دهد. برای دستیابی به چنین ائتلافی در گام اول نیاز به وجود اشتراکاتی می‌باشد. هر چند جهت‌گیری سیاسی مشترک، بازیگران را به راهبردهایی با ترجیحات نسبتاً نزدیک سوق و زمینه ائتلاف را فراهم می‌کند. یک متغیر کلیدی دیگر در محیط‌هایی مانند خاورمیانه، حضور بازیگر محوری برای دستیابی به ائتلاف می‌باشد. بازیگر محوری بازیگری می‌باشد که به ائتلاف وزن و منجر به اجتماع بازیگران منطقه، پیرامون یک هدف مشترک می‌شود. حضور بازیگر محوری منجر به غلبه بر بن‌بست‌های راهبردی بین اعضای منطقه و ائتلاف می‌شود (Shanmugasundaram, 2012: 16).

خاورمیانه از دیرباز درگیر در تعارض و معضل امنیت می‌باشد، به گونه‌ای که مهم‌ترین مشخصه این منطقه ناامنی می‌باشد. روسیه به درستی نیاز حیاتی بازیگران منطقه به امنیت را درک کرده

است (Al Makahleh, 2018:78). تلاش‌های مداوم آمریکا برای تحمیل دیدگاه‌های خود بر دولت‌های منطقه، فرصت‌هایی برای گسترش نقش روسیه در منطقه فراهم کرد. اما، برای بهره بردن از فرصت‌های موجود، روسیه بایستی قادر به ارائه چیزی فراتر از حمایت دیپلماتیک صرف به کشورهای خاورمیانه باشد. پوتین برای دستیابی به این اقدام به سمت اصلاحات اقتصادی گام برداشت. این اقدامات قدرت و جذابیت اقتصادی روسیه را افزایش داد و به پوتین اجازه داد تا دیپلماسی منطقه‌ای راه‌اندازی کند و تبادلات اقتصادی و انرژی و فروش تسلیحات را به بازیگران منطقه‌ای ارائه دهد (Blank, 2018:32).

به دنبال پیامدهای حمله آمریکا به عراق، مداخلات ناتو در لیبی، و حمایت پنهان و آشکار غرب از شورشیان سوریه، به نظر راه‌حل‌های ارائه‌شده توسط سازمان‌هایی مانند شانگهای برای بازیگران خاورمیانه جذاب می‌باشد (Al Makahleh, 2018:73). در کنار رژیم شانگهای و ائتلافات موقتی با بازیگران منطقه در موضوعات خاص، روسیه به سمت روابط اقتصادی و امنیتی دوجانبه با بازیگران منطقه نیز گرایش یافته است و تقریباً با همه بازیگران کلیدی منطقه روابط خود را برقرار کرده است. بر این اساس، در کنار اتحاد سه‌جانبه، روسیه، ترکیه و ایران، روسیه با توجه به برتری یافتن به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی، به دنبال دسترسی به کل آفریقا، مشرق، شبه‌جزیره عربستان و بخش‌های عمده‌ای از اروپا می‌باشد (Al Makahleh, 2018:76). روسیه با وجود تضاد منافع در سوریه، روابط نزدیکی با عربستان سعودی و امارات متحده عربی دارد. تعاملات انرژی و مالی و فروش تجهیزات نظامی به دولت‌های خلیج فارس از ارکان اصلی این روابط می‌باشند (Roussos, 2020:355). قطر نیز با توجه به بحران دیپلماتیک اخیر در شورای همکاری خلیج فارس مورد توجه ایران و روسیه قرار گرفته و به ائتلاف عربی روسیه اضافه شده است. با کنار هم قرار گرفتن روسیه، ایران و قطر - سه تولیدکننده بزرگ گاز طبیعی - کنترل موثری بر عرضه گاز جهانی ایجاد و نقش بسیار مهمی در بسیاری از گفت‌وگوهای ژئوپلیتیکی جهانی ایفاء می‌کنند (Al Makahleh, 2018:76). علاوه بر کشورهای عربی خلیج فارس و کشورهای کلیدی در جنوب شرقی مدیترانه و مشرق، روسیه سعی در ایجاد روابطی با تمام کشورهای شمال آفریقا (مغرب عرب)، که شامل متحدان سنتی شوروی، الجزایر و لیبی، و

همچنین مراکش، تونس و موریتانی می‌باشد (Al Makahleh, 2018:76). رویکرد روسیه به رژیم صهیونیستی در دوره پوتین نیز قابل توجه می‌باشد. حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و گسترش اسلام جهادی، دو کشور را در چارچوب همکاری نزدیک روسیه با آمریکا و متحدانش در جنگ علیه ترور به هم نزدیکتر کرد. همکاری تکنیکی رژیم صهیونیستی با روسیه در جنگ چچن بسیار ارزشمند بود (Roussos, 2020:350). با این حال روابط بین دو کشور بیشتر در حوزه‌های مالی باقی ماند. در هر صورت، مسکو به استراتژی موازنه در برابر آمریکا و متحدانش همراه با تلاش در ادغام مسلمانان درون گفتمان سیاست خارجی روسیه از طریق حفظ روابط نزدیک با حماس و حزب الله ادامه داد (Roussos, 2020:350). از سال ۲۰۰۶ روابط مسکو با حماس ارتقاء یافت. روسیه در این دوران فرض می‌کرد، آمریکا به دنبال به حاشیه راندن این کشور در خاورمیانه می‌باشد و روابط نزدیک با حماس تاکتیک‌های هژمونیک ایالات متحده را خنثی می‌کند (Roussos, 2020:350). هر چند که روابط روسیه با رژیم صهیونیستی و فلسطین متعادل باقی ماند، اما روابط خاص مسکو با حماس منجر به افزایش نقش روسیه در سرتاسر منطقه گردید (Bsaikri, 2010).

۶. نتیجه‌گیری

اصولاً از اواخر دهه ۱۹۹۰ با تغییر جایگاه روسیه در سلسله مراتب قدرت و افزایش توان این کشور، روسیه سعی در ایفای نقشی متناسب با قدرت خود داشت و به برتری خود بر فضای پس از شوروی پافشاری و با گسترش ناتو مخالفت کرد. این کشور با توجه به تحولات موجود در ساخت سیستم بین‌الملل و افزایش نقش مناطق با توجه به هژمونیک بودن سیستم بین‌الملل و قدرت و توان خود و رعایت تناسب نقشی به نقش آفرینی در مناطق متمایل و تعامل با خاورمیانه به دلیل وقایع موجود و همچنین تأثیر این منطقه بر ساخت بین‌المللی قدرت در بلندمدت در دستور کار سیاست خارجی آن قرار گرفت.

از آنجایی که منافع به جای اصول کلان، راهنمای سیاست خارجی روسیه می‌باشد، رفتار کلان استراتژیک ظاهراً مرئی‌ترین عنصر سیاست خارجی روسیه می‌باشد. اقدامات روسیه در منطقه خاورمیانه بیانگر این می‌باشد که از یک استراتژی کلان و راهبردی در منطقه بهره می‌برد. روسیه

دائماً سعی در بهبود منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی خود در منطقه با توجه به تحولات قدرتی و نقشی خود در سلسله مراتب قدرت در سیستم بین‌الملل و در عین حال کاهش مزایا و برتری راهبردی رقبای احتمالی خود دارد. بنابراین، راهبردهای سیاست خارجی روسیه در منطقه متنوع و با توجه به منافع، اهداف، تهدیدات موجود و کارگزاران تهدید پیرامون سیاست خارجی روسیه در منطقه متغیر و شامل مجموعه‌ای از راهبردهای چندجانبه‌گرایی محلی، راهبردهای رقابتی با قدرت‌های نوظهور در منطقه، راهبردهای تنش‌با هژمون و راهبردهای ائتلافی با بازیگران منطقه می‌باشد.

۷. قدرتدانی

نگارنده بر خود فرض می‌داند از دانشگاه اردکان که زمینه انجام پژوهش را فراهم نموده است، تشکر و قدرتدانی به عمل آورد.

References

1. Al Makahleh, S. (2018). 3. The Arab View of Russia's Role in the MENA: Changing Arab Perceptions of Russia, and the Implications for US Policy. *RUSSIA IN THE*, 61.
2. Azizi, H. (2019). Russian Arms Trade Approach in the Middle East and North Africa (MENA): Economic and Strategic Aspects. *Geopolitics Quarterly*, 14(52). **[In Persian]**
3. Bechev, D; Popescu, N; Secrieru, S. (Eds.). (2021). *Russia Rising: Putin's Foreign Policy in the Middle East and North Africa*. Bloomsbury Publishing.
4. Blank, S; Levitzky, E. (2015). Geostrategic aims of the Russian arms trade in East Asia and the Middle East. *Defence Studies*, 15(1), 63-80.
5. Blank, S. (2018). *The Foundations of Russian Policy in the Middle East*, [in:] (ed.) TW Karasik, S. Blank. *Russia in the Middle East*.
6. Bolt, P. J. (2014). Sino-Russian relations in a changing world order. *Strategic Studies Quarterly*, 8(4), 47-69.
7. Carter, H; Ehteshami, A. (Eds.). (2004). *The Middle East's Relations with Asia and Russia*. RoutledgeCurzon.
8. Chase, R; Hill, E; Kennedy, P. M; Harvey, C. G. (1999). *The pivotal states: a new framework for US policy in the developing world*. WW Norton & Company.
9. Cutler, R.M. (2004). "The Shanghai Cooperation Organization Moves into First Gear", 24 March, *cacianalyst. Org*.
10. Doran, C. F. (2000). *Confronting the Principles of the Power Cycle*. *Handbook of War Studies II* (MI Midlarsky, ed.), 332-368.
11. Doran, C. F. (1991). *Systems in Crisis: New Imperatives of High Politics at Century's End* (Vol. 16). Cambridge University Press.
12. Ebert, H., & Flesmes, D. (Eds.). (2018). *Regional powers and contested leadership*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
13. El Ghoul, B. (2015). Protecting Eastern Christianity in the Middle East: Russia's new diplomatic tool?. *Turkish Policy Quarterly*, 14(1), 95-102.
14. Erşen, E. (2014). Rusyanın Arab Baharı Politikası. *Middle East Analysis*, 6(61).
15. Erşen, E. (2017, January). The Turkish Russian dialogue in Syria: Prospects and challenges. In *Al Sharq Forum* (Vol. 5, No. 10).
16. Fathi, M. J; Eivavi, M. R; Pirani, S. (2022). Prospect of the U.S Withdrawal from West Asia in the Light of Regional Strategic Policy. *Geopolitics Quarterly*, 18(66). **[In Persian]**
17. Flesmes, D. (Ed.). (2016). *Regional leadership in the global system: ideas, interests and strategies of regional powers*. Routledge.
18. Frieden, J. A. (1999). Actors and preferences in international relations. *Strategic choice and international relations*, 39-76.
19. Hurrell, A; Cooper, A. F; González, G. G; Sennes, R. U; Sitaraman, S. (2000).

- Paths to power: foreign policy strategies of intermediate States (No. 244). Latin American Program, Woodrow Wilson International Center for Scholars.
20. Jacobs, A. (2014). China Torn Between Policies and Partnership/Jacobs A., Sengupta S. The New York Times.
21. Kofman, M; Rojansky, M. (2018). What kind of victory for Russia in Syria?. *Military Review*, 24(2), 6-23.
22. Karimi, H; Mousavi Shafae, M; Eslami, M; Asadi, A. (2022). Dynamism of Order in World and Regional Levels and Change in Roles of Regional Actors of Persian Gulf (Case Study: United Arab Emirates). *Geopolitics Quarterly*. 18(66). **[In Persian]**
23. Koolae, E; Abedi, A. (2018). Geopolitical Components of the Russian Foreign Policy. *Geopolitics Quarterly*. 14(49). **[In Persian]**
24. Kozhanov, N. (2018). Russian policy across the Middle East: Motivations and methods. Chatham House-The Royal Institute of International Affairs.
25. Kreutz, A. (2007). *Russia in the Middle East: friend or foe?*. Praeger.
26. Kupchan, C. A. (2012). *No one's world: The West, the rising rest, and the coming global turn*. OUP USA.
27. Magen, Z. (2013). *Russia and the Middle East: Policy Challenges*. Tel Aviv: Institute for National Security Studies.
28. Michnik, W. (2020). Russia's new strategic calculus in the Middle East. NDC Research Paper, (11).
29. Mojtahed zade, P; Rashidinejad, A. (2011). Geopolitical analyses of Russia foreign policy towards Iranian nuclear energy program. *Geopolitics Quarterly*. 7(22). **[In Persian]**
30. Newman, E; Thakur, R; Triman, J. (2006). *Multilateralism under challenge: Power, international order, and structural change*. Academic Foundation.
31. Pepe, M. S; Krolik, K. (2017). Using Power Cycle Theory and Role Realignment Theory to Recognize the International Roles of China and the United States. *International Journal of Business and Social Science*, 8(4).
32. Ramani, S. (2018). "Russia's Meditating Role in South Yemen." Sada, Carnegie Endowment for International Peace. October 12. Assessed 12 January 2019. <https://carnegieendowment.org/sada/77482>.
33. Renz, B. (2019). Russian responses to the changing character of war. *International Affairs*, 95(4), 817-834.
34. Rivlin, P. (2005). *The Russian Economy and Arms Exports to the Middle East* (No. 79). Jaffee Center for Strategic Studies, Tel Aviv University.
35. Roshwald, A. (2002). *Ethnic nationalism and the fall of empires: Central Europe, the Middle East and Russia, 1914-23*. Routledge.
36. Roussos, S. (2020). *Russia, the Middle East and the international system. A Closer Look at Russia and Its Influence in the World* ISBN: 978-1-53615-631-7.

37. Salacanian, S. (2018). "Civil War in Libya: What is Russia really up to." Qantara.de, January 2. Assessed 12 January 2019. <https://en.qantara.de/content/civil-war-in-libyawhat-is-russia-really-up-to>.
38. Service, R. (2020). Russia And American Power In The Middle East. Tuesday, September 1, 2020.
39. Shanmugasundaram, S. (2012). Regional Hegemony and Emerging Powers: Theorizing India's Neighborhood Policy (Doctoral dissertation, Central European University).
40. Stepanova, E. (2016). Russia in the Middle East: Back to a "Grand Strategy" or Enforcing Multilateralism. *Politique étrangère*, 2, 1-14.
41. Suchkov, M. A. (2018). "Can Russia, China cooperate on the Middle East?" *Al-Monitor*, December 12. Assessed 12 January 2019. <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2018/12/russia-china-cooperation-syria-middle-east.html#ixzz5cVnNhYU5>.
42. Tatar, V. (2018). Russia's Middle East Policy in the context of Post-Cold War. *The Journal of International Scientific Researches*, 3(2), 107-113.
43. Trenin, D; i Trenin, D. (2002). The end of Eurasia: Russia on the border between geopolitics and globalization. Carnegie Endowment.
44. Vasiliev, A. (2018). Russia's Middle East Policy: From Lenin to Putin. Routledge.
45. Wallander, C.A. (2002). "Russian Foreign Policy: The Implications of Pragmatism for U.S. Policy" Congressional Testimony at Europe Subcommittee of the House Committee on International Relations, 27 February, <http://www.csis.org/hill/ts020227wallander.htm>.
46. White, K. D. (2011). Power Games in the Caucasus: Azerbaijan's Foreign and Energy Policy towards the West, Russia and the Middle East. I.B.Tauris & Co Ltd 175 Salem Road, London W2 4BU 175 Fifth Avenue, New York NY 10010 www.ibtauris.com.
47. Zevelev, I. (2016). Russian national identity and foreign policy. Center for Strategic and International Studies (CSIS) (2016).
48. Zvyagelskaya, I. (2013). Russia's interests in the Middle East: A new context. Russia and Israel in the changing Middle East.

COPYRIGHTS

©2023 by the authors. Published by the Iranian Association of Geopolitics. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

